



هستی ارادی

(کتاب اول: هستی‌های اجتماعی)

هادی موسوی و سیدحمیدرضا حسنی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
تابستان ۱۴۰۰

موسوی، هادی، ۱۳۶۰ -
هستی ارادی (کتاب اول: هستی‌های اجتماعی) / هادی موسوی، سیدحمیدرضا حسنی، - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۹.
هشت، ۲۵۲ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: ۵۶۵: فلسفه علوم انسانی: ۲۷)
ISBN: 978-600-298-340-4
بها: ۴۴۰۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه، ص. [۲۴۲] - ۲۴۹: همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.
۱. علوم انسانی -- فلسفه. ۲. Humanities -- Philosophy. ۳. انسان‌شناسی -- فلسفه. ۴. Anthropology -- Philosophy.
۵. علوم انسانی (اسلام) -- فلسفه. ۶. Humanities (Islam) -- Philosophy. ۷. علوم اجتماعی -- فلسفه.
۸. Social sciences -- Philosophy. الف. حسنی، سیدحمیدرضا، ۱۳۴۶. ب. اسلامی اردکانی، سیدعدنان، ۱۳۵۵. ویراستار.
ج. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. د. عنوان.
H۶۱
۳۰۰/۹۲۲
۷۵۰۲۷۶۴
شماره کتابشناسی ملی



هستی ارادی (کتاب اول: هستی‌های اجتماعی)

مؤلفان: هادی موسوی (استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، سیدحمیدرضا حسنی (دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

ویراستار: سیدعدنان اسلامی اردکانی

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۰

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۴۴۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰

(انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰) شماره: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۰۲۶۰۰-۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir info@rihu.ac.ir

http://rihu.ac.ir/fa/book

فروشگاه اینترنتی: مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام‌خمينی «ره»، بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن

فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۵۶۰ عنوان کتاب و شش نشریه علمی اشاره کرد.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند. این اثر گامی نوین در راستای شناسایی مؤلفه‌های مورد نیاز برای رسیدن به یک دانش اجتماعی اصیل محسوب می‌شود.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلفان محترم اثر، دکتر سیدحمیدرضا حسنی و دکتر هادی موسوی و نیز از ناظر محترم، استاد گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین حسن آقا نظری سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
جایگاه این کتاب در بین سایر آثار نویسندگان.....	۱۰
این کتاب در یک نگاه.....	۱۴

فصل اول: چرا از هستی اجتماعی و انسانی سخن می‌گوییم؟

مقدمه.....	۱۹
۱. هستی‌های اجتماعی، بیانگر هدف علوم اجتماعی.....	۲۱
نیل به هستی‌های نیک و بد.....	۲۲
۲. نسبت روش‌شناسی علمی با هستی‌های اجتماعی.....	۲۴
الف) عناصر روش‌شناختی تعیین‌بخش پارادایم.....	۳۲
۱. نقش انسان در هستی‌های اجتماعی.....	۳۲
۲. نسبت تاریخ با هستی‌های اجتماعی.....	۳۵
۳. نسبت اخلاق با هستی‌های اجتماعی.....	۳۹
تثبیت اخلاق به‌عنوان هستی اجتماعی.....	۴۴
فروکاهش اخلاق به هنجارهای اجتماعات حرفه‌ها.....	۴۷
اخلاق کمی‌گرا.....	۴۷
۴. نسبت فرهنگ با هستی‌های اجتماعی.....	۴۸
۵. نسبت دین با هستی‌های اجتماعی.....	۴۹
اصول دین.....	۵۰

۵۲	اصول دیانت
۵۷	ادیان به‌مثابه نشانه‌های هستی اجتماعی انسانی
۶۰	۶. نسبت تمدن با هستی‌های اجتماعی
۷۱	ب) وزن‌دهی پارادایمی
۷۳	۳. هستی‌های اجتماعی به‌مثابه معیار معرفت علمی معتبر
۷۴	۴. هستی‌های خرد و کلان جهان اجتماعی؛ هویت‌بخش پارادایم‌های علوم اجتماعی
۷۵	هویت کنش
۸۰	علیت طبیعی و علیت ارادی؛ مبنای تمایز عقل عملی و عقل نظری
۸۱	هویت اجتماع
۸۸	هویت سازمان
۸۸	هویت نهاد
۹۲	هویت تمدن
۹۷	۵. نسبت هستی‌های اجتماعی با تحلیل اجتماعی
۹۷	جایگاه نظریه همبستگی در تحلیل اجتماعی
۱۰۳	جایگاه کنش در تحلیل اجتماعی
۱۰۴	تاریخ هستی اجتماعی و تحلیل اجتماعی
۱۱۰	۶. نسبت هستی‌های اجتماعی با سامانه روش تحقیق تجربی
۱۱۱	ویژگی‌های روش‌های تحقیق کیفی و منشأ پیدایش آنها
۱۱۲	ویژگی اول: اصالت دیدگاه کنشگر
۱۱۳	ویژگی دوم: توصیف دقیق هستی‌های اجتماعی
۱۱۳	ویژگی سوم: زمینه‌گرایی
۱۱۴	ویژگی چهارم: فرایندگرایی
۱۱۵	ویژگی پنجم: انعطاف‌پذیری و غیرخطی بودن
۱۱۶	ویژگی ششم: عدم نظریه‌مداری

فصل دوم: بین‌الذهانی بودن هستی‌های انسانی و اجتماعی

۱۲۳	۱. رویکرد رئالیستی در شناخت امور بین‌الذهانی
۱۲۴	(*) اشیاء جهان اختیار
۱۲۶	(*) اشیاء ارادی
۱۲۸	(*) مقوله‌های ارادی و علم ارادی

۱۳۲	(* تمایز علیتی.....)
۱۳۴	(* ورود مسئولیت و آزادی در علیت ارادی.....)
۱۳۵	(* نقش آگاهی درونی و آگاهی بیرونی در کنشگری.....)
۱۳۷	(* مبادی اراده.....)
۱۳۷	(* نیروی عملگر آگاه (= قوه مدبّره).....)
۱۳۹	(* شناختاری بودن عقل عملی.....)
۱۴۱	(* ترکیب عقل ابزاری و عقل اخلاقی.....)
۱۴۴	(* علوم اخلاقی به منزله علوم انسانی.....)
۱۵۰	(* مفاهیم دانش اراده.....)
۱۵۴	(* کنش انسانی، محصول کارکرد ذهن.....)
۱۵۷	۲. سوبژکتیویته و امور بین‌الذهانی.....)
۱۵۸	(* بنیان شناخت بر قضیه کوجیتو، خدا و دانسته‌های نخستین.....)
۱۶۰	(* عبور از عقل نظری به عقل عملی.....)
۱۶۲	(* گذار از عقل نظری به عقل عملی.....)
۱۶۳	(* وجدان اجتماعی، مأمن واقعیت اجتماعی.....)
۱۶۸	(* آگاهی راستین / آگاهی کاذب و ورود عنصر «تغییر».....)
۱۷۰	(* محوریت سوژه با هرمنوتیک علوم انسانی.....)
۱۷۳	(* در جستجوی معنا در علوم اجتماعی.....)
۱۷۷	(* جستجوی روش شناختی معنای کنش.....)
۱۸۰	(* از توسعه سوژه‌گی علوم انسانی تا گریز از نظریه و شناخت.....)

فصل سوم: مهم‌ترین پرسش علوم اجتماعی؛ چگونگی گذار از معانی و ساختارهای بین‌الذهانی به عینیت و نظریه عینی آزمون‌پذیر

۱۸۵	«مسئله» و چپستی آن.....)
۱۸۶	عبور از مسئله «علت و دلیل» به مسئله عینیت.....)
۱۹۰	تلقی‌های مختلف درباره «عینیت» در علوم انسانی/اجتماعی.....)
۱۹۲	۱. تأمین عینیت با پیروی از علوم طبیعی.....)
۱۹۹	۲. تأمین عینیت علوم انسانی با تمرکز بر وحدت ساختار روان انسان.....)
۲۰۳	۳. تأمین عینیت علوم انسانی با تیپ‌های ایدئال.....)
۲۰۶	۴. تأمین عینیت علوم انسانی با عبور از آگاهی کاذب.....)

۲۰۹.....	۵. تأمین عینیت علوم انسانی با پیامدهای عملی.....
۲۱۰.....	۶. تأمین عینیت علوم انسانی مبتنی بر فهم سوپژکتیو دانشمندان.....
۲۱۲.....	۷. تأمین عینیت علوم انسانی در رویکرد رئالیسم انتقادی.....
۲۱۶.....	۸. تأمین عینیت علوم انسانی به مثابه موضوعات عقل عملی.....
۲۱۶.....	یکم. عینیت عقل عملی در فلسفه کانت.....
۲۲۰.....	دوم. جریان برهان در اعتباریات.....
۲۲۳.....	مناسبات میان استعاره‌های هنری و اعتبارات اجتماعی.....
۲۲۵.....	تمایزات بین استعاره‌های هنری و اعتبارات اجتماعی.....
۲۲۸.....	برهان‌پذیری دانش‌های اعتباری به مثابه نظام‌های اصل موضوعی.....
۲۲۸.....	تبیین جریان برهان در اعتباریات از دیدگاه محقق اصفهانی.....

فصل چهارم: سامانه کنش و کنشگری؛ تبیین‌گر عینیت جهان واقعیت‌های اجتماعی

۲۳۳.....	۱. کنش و پیامدهای خواسته.....
۲۳۳.....	۲. کنش و پیامدهای ناخواسته.....
۲۴۰.....	خاتمه.....
۲۴۳.....	منابع.....
۲۵۱.....	نمایه اصطلاحات.....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا
وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ

عالم درختیست که بار و ثمره او مردم است؛
و مردم درختی است که بار و ثمره وی خرد است،
و خرد درختیست که ثمره او لقاء خدای تعالی است.
(افضل الدین کاشانی، مجموعه مصنفات: ۶۶۲)

مقدمه

هستی‌های ارادی از جمله واقعیات جهان‌اند که انسان با اراده آزاد خویش آنها را در دایره موجودات ایجاد می‌کند، می‌سازد، درون آن زندگی می‌کند، با آنها می‌جنگد، می‌ستیزد، از آنها لذت می‌برد و رنج می‌کشد، با آنها می‌گرید و می‌خندد، از آنها ضربه می‌خورد و بدان واسطه به دیگران محبت می‌ورزد و آسیب می‌زند، و بر این اساس، توسط آنها تشویق یا تنبیه می‌شود؛ عشق و صداقت یا دشمنی و جنگ، نظم، همبستگی، بی‌نظمی و سردرگمی، سعادت و خوشبختی یا ذلت و سیاه‌بختی، نابرابری و عدالت، آزادی و استقلال، بندگی و اسارت، سرسپردگی و سروری، همه درون آن معنا می‌یابد. اما عجب آن است که ما انسان‌ها آنها را می‌بینیم، اما نمی‌بینیم، آنها را می‌چشمیم، اما نمی‌چشمیم، آنها را تا عمق وجود خود لمس می‌کنیم، اما لمس نمی‌کنیم، صدای آنها سرتاسر روزگار ما و سرتاسر تاریخ را به خود مشغول داشته و می‌توان همهمه انسان‌هایی که زیر چرخ‌دنده‌های آن با سختی‌ها و ناملایمات و زیبایی‌های آن زیسته‌اند از آغازین لحظات زندگانی بشر شنید، اما چه آرام و ساکت به پیش می‌رود و زخمه‌ها و نوازش‌های خود را بر

بدن‌های ما انسان‌های نحیف وارد می‌کند. این چه قدرتی است که جمع پراکنده ما را گرد هم می‌آورد و زان پس از هم می‌پاشد. آنچه و آن‌که در فرودست‌ترین مرتبه است را بالا می‌برد و بالارتبگان را به زیر می‌کشد. به‌راستی این هستی‌ها از چه نوع واقعیتی هستند که چنین حضور مهیبی در زندگی ما دارند، اما به این میزان سهل‌الوصول و در عین حال دیرباب‌اند. این هستی‌ها تا بدان‌جا پیش می‌روند که واقعیتشان از خود ما برای ما واقعی‌تر می‌شوند؛ ما انسان‌ها خود را بدانها می‌فروشیم و از سودای پیش‌آمده خوشحالیم و سر بدانها می‌سپاریم، اما آنگاه که به خسران خود از معامله صورت‌گرفته پی می‌بریم و احساس زیان می‌کنیم، آزاد شدن از آنها دیگر شبیه به امری محال می‌نماید؛ زیرا این هستی‌ها هستند که سرشت ما را برمی‌سازند، می‌تراشند و برای آن راه می‌سازند و مقصد نشان می‌دهند و زان پس مرکزی برایمان فراهم می‌کنند و همسفری همراهان می‌سازند و این ماییم با بدن‌های فرسوده و ناتوان که توان مقابله با آنها را نداریم؛ زیرا واقعیت این هستی‌ها نه قابل دیدن است، نه قابل شنیدن و نه قابل لمس کردن؛ ابزارگانی دیگر لازم است تا بتوان آنها را دید، صدای همه‌گیر آنها را شنید و لحظه لحظه زندگی را پر از حضور آنها دید. با این توان محدود چه می‌توان کرد، جز آنکه قدم در راهی که او به ما نشان می‌دهد و مقصدی که او راهنمای ما بدان است، بگذاریم و در سودایی پر از ابهام، خود را بدان واگذار کرده و فروشنده سربه‌راهی باشیم، اما چه چیز در قبال این مبادله از او می‌ستانیم؟ شاید هیچ! پس به کدامین نیرو باید آنها را شناخت، در برابر ناملايمات او ملایم بود و از جریانات سهمگین آن به سلامت عبور کرد و خود را بدست آن نسپرد؟ آیا چنین امر محالی ممکن است، جز اینکه آسیب و منفعت را بیرون از سازوکارهای این هستی‌ها و از نیروی محیط بر آنها جستجو کرد. نیرویی که در عین اینکه حاکم بر هر دو جهان اراده و غیر اراده است،

داخل آنها نیز هست؛ هر که با او و به سوی او بود، این اسباب و ابزارگان و راه و مقصد و مرشد و همسفر برای او فراهم می‌شود و آلا ماییم و بدن‌های خاکی، بی‌هیچ یار و راهنمایی و بی‌هیچ نگاه آسمانی دیده‌بانی، در برابر چنین هستی دهشتناکی که سراسر وجود ما را به درون خود می‌بلعد و تا بدانجا می‌تواند پیش رود که ما را با خویشتنِ خویش نیز بیگانه کند.

این هستی‌ها، هستی‌های ارادی‌اند که در هستی‌های اجتماعی و هستی‌های زندگی پیش از اجتماع تقرر دارند؛ هستی‌هایی که اراده انسان‌هایی را به ما نشان می‌دهند که پیش از ما زیسته‌اند، اراده‌هایی که درست یا نادرست، خواسته یا ناخواسته با علم و از روی ناآگاهی، ساختارها، رویه‌ها و نهادهایی در جامعه ایجاد کرده‌اند که اکنون ما بار آنها را بر دوش خود احساس می‌کنیم یا آسودگی ناشی زحمات از ایشان را در ساختن چنین هویتی در زندگی مشاهده می‌کنیم. گرچه آن انسان‌ها را نمی‌بینیم، اما جریان تاریخ با حضوری که در اجتماع امروزین ما دارد، اراده‌های اعمال‌شده یا شکسته‌شده ایشان را به ما می‌نماید. اراده‌هایی که دایره نفوذ آن تنها برای خود ایشان و کنش‌ها و زندگی شخصی ایشان نبوده است، بلکه گاه این اراده‌ها سرتاسر تاریخ را درنوردیده و امروز ما را از خود متأثر کرده است. با این وصف، شناخت این هستی‌ها از دو سو برای ما مهم است: هم برای فهم اینکه اراده گذشتگان تا چه حد واقعیت‌های اجتماعی امروزین ما را ساخته است و هم برای فهم اینکه اراده‌های ما (چه آنها که می‌توانیم اعمال کنیم و چه آنها که فروشکسته می‌شوند)، چه آثاری برای انسان‌های دیگری که پس از ما گام بر کره خاکی می‌نهند، به دنبال دارند.

موضوع این نوشتار چرایی لزوم سخن گفتن از هستی‌های انسانی و اجتماعی به‌مثابه مهم‌ترین جلوه‌های واقعیات ارادی است. اینکه آیا در کنار هستی‌های جهان تکوین می‌توان نوعی دیگر از هستی‌های وابسته به وجود انسان‌ها و جوامع انسانی

را ترسیم کرد؟ تبعات نظری و عملی پرداختن به چنین هستی‌هایی برای زندگی و همچنین علوم مرتبط با آنها چیست؟ ره‌آورد‌های شناسایی هستی اجتماعی چگونه می‌تواند نوع نگاه‌های رایج به زندگی، جهان و علم را دچار فروپاشی کند و طرحی دیگر از نظام زندگی را در ابعاد مختلف دراندازد، و از همه مهم‌تر اینکه چگونه می‌توان هستی اجتماعی یا هستی‌های انسانی را شناسایی کرد؟ آیا می‌توان در این مسیر «علم»ی با عنوان علوم انسانی یا علوم اجتماعی را انتظار داشت؟ اگر می‌توان، آیا ملاک علم بودن آن وجود قانون در این علوم و تعریف ملاک یا ملاکاتی برای عینیت است یا تحقق علم از راه دیگری نیز امکان‌پذیر است؟

این پرسمان، ما را وارد نظامی سامان‌یافته از دانش‌هایی با عنوان علوم انسانی و علوم اجتماعی می‌کند که مطالعه تاریخی آن نشان می‌دهد هرکدام ملاک یا ملاکاتی متفاوت از دیگری برای دانش برساخته خویش پیش روی می‌نهند. با بررسی هریک از این نظام‌های علمی (که با عناوین مختلفی چون رویکردهای علمی، پارادایم‌های علمی، چارچوب‌های مرجع و ... مطرح می‌شوند) می‌توان تعریف تازه‌ای از عینیت را شاهد بود.

پارادایم طبیعت‌گرایانه، امروزه بر ادبیات جهانی علم سلطه یافته و عنوان عینیت را به نفع خویش مصادره کرده است. این پارادایم تنها موضوعات و روش‌های خویش را عینی می‌داند و با برجسب ذهنی بودن، یا غیرعلمی و غیرعینی بودن، رویکردهای رقیب را از صحنه به در می‌کند، جالب اینجاست که حتی برخی از طرفداران اصلی این رویکردها نیز هنگام معرفی مؤلفه‌های روش‌شناختی خود، از سوژکتیو و غیرعینی بودن سخن به میان می‌آورند. این، حکایت از عمق نفوذ تفکر طبیعت‌گرایانه حتی در دیدگاه‌هایی است که با جریان تبعیت علوم انسانی از علوم طبیعی مخالف‌اند.

در این سنخ از دانش‌ها موضوع عینی معادل با امور محسوس و داده‌های خام حسی^۱ تلقی شده، مفاهیمی چونان تجربه، تنها بر تحقیقات برآمده از روش‌های تحقیق این پارادایم اطلاق می‌شود. تا آنجا که هر تصویر دیگری از تجربه مبتنی بر تجربه واقعیات با روش‌های غیرکمی یا غیرقابل ارجاع به کمی، روشی غیرعلمی و غیرتجربی خوانده می‌شود و حتی تجربه واقعیات محسوس نیز تنها در صورت عبور از دالان این روش‌ها می‌تواند جایگاه علمی بودن را کسب کند.

به‌رغم این ادعاها و القائنات گسترده، اما حقیقت این است که هریک از پارادایم‌ها و رویکردهای علمی تلقی خاصی از عینیت دارند. حتی رویکردهای هرمنوتیکی نیز به‌دنبال دیدگاه‌های ویلهلم دیلتای در جستجوی عینیت در علوم انسانی هستند؛ زیرا خود آگاه‌اند که بدون دستیابی به این عنصر حیاتی، نمی‌توان سازه‌ای از علم بنا نهاد. مسئله مهم در اینجا این نیست که برای تضمین عینیت علوم انسانی/اجتماعی بسان رویکردهای اثبات‌گرا، ذهنیت و فاعلیت انسانی به‌عنوان هویتی متمایز از طبیعت کنار نهاده شود. بلکه مسئله این است که پارادایم‌هایی که سطوح برتر و متفاوت‌تری از هستی را برای انسان ترسیم می‌کنند، چگونه تلاش کرده‌اند تا از معانی برساخته عقلی یا ذهنی انسانی که از سنخ آگاهی هستند، دانشی استوار در مورد هستی‌های انسانی و اجتماعی بنا کنند؟ درواقع، دغدغه این جریان‌های علمی این بوده است که بدون حذف عنصر انسانی در

۱. در رویکردهای پراگماتیستی نیز به نوعی دیگر چنین ایده‌ای حاکم است. پراگماتیست‌ها نیز نه تنها صرفاً خود را تجربه‌گرا می‌نامند، بلکه تجربه‌گرایی رادیکال را عنوان مناسبی برای خویش می‌دانند به‌نحوی که حتی مفاهیم نظری که به کار عمل نمی‌آیند از این دستگاه علمی حذف می‌شود. جریان‌ات جدید، مانند «جریان‌های فیزیکالیستی» و «علوم انسانی پیچیده» نیز با چنین ایده‌هایی پیش می‌روند. ازاین‌رو، رویکردهای طبیعت‌گرایانه را نمی‌توان منحصر در جریان پوزیتیویستی اولیه دانست.

موضوعات علمی راهی برای عینیت علمی پیدا کنند؛ زیرا راه درست برای رسیدن عینیت در علوم انسانی/اجتماعی، حذف عنصر انسانی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی نیست، بلکه هنر آن است که بدون فروکاستن انسان به اشیاء طبیعی و با ارائه تصویری واقعی از هویت انسانی عینیت علوم این حوزه از دانش تقریر و تنسیق یابند. تضمین عینیت با حذف عناصر اصلی هویت انسانی/اجتماعی مانند ذهنیت، اراده، اختیار و آزادی چندان تفاخر آمیز نیست، بلکه به نظر می‌رسد نوعی جهل خود خواسته است.

فروگشایی چنین فرایندی نیازمند بررسی هویت رخدادهایی است که تنها در جهان انسانی امکان وقوع دارند؛ موضوعاتی که در اولین مرحله با عناوین کنش، عمل و یا کردار انسانی از آنها یاد می‌شود و در مراحل بعدی هویت‌های پیچیده‌تر با عنوان رابطه اجتماعی، هویت اجتماعی، نهادها، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی نام می‌گیرند. از این جهت، شناسایی چستی این رویدادها یا پدیده‌ها در جهان هستی دارای اهمیت است؛ چون می‌تواند آشکار سازد که آیا کنش انسانی امری متمایز از هویت علوم طبیعی است که روش مطالعه مختص به خود را بخواهد یا خیر؟ و در ادامه آیا پدیده‌های انسانی نیز چنین‌اند یا خیر؟ شناسایی این موضوع به شیوه‌های مختلفی می‌تواند پیگیری شود که بررسی آن به وسعت شمار پارادایم‌های مختلف، افزایش پیدا می‌کند.

تمرکز بر مطالعه کنش انسانی و هویت اجتماعی ما را به سوی این واقعیت سوق می‌دهد که چگونه هسته اصلی پارادایم‌های مختلف در علوم انسانی حول این مسائل و موضوعاتی مرتبط با آن متمرکز است. هریک از پارادایم‌های علوم انسانی با تلقی خاصی که از کنش انسانی و هویت انسانی و اجتماعی ارائه می‌کنند، موقعیت خویش را در نسبت با پارادایم‌های علمی دیگر مشخص می‌کنند. برخی از آنها

هویات خُرد، مانند کنش انسانی، را هویتی اصیل نمی‌دانند و از این‌رو، کنش انسانی را در پرتو فعالیت‌های اجتماع تفسیر می‌کنند. برخی در سوی دیگر، تنها چیزی که به‌عنوان هویات اصیل می‌شناسند کنش فردی انسانی است و هویات کلان اجتماعی همچون نهادها و فعالیت‌های اجتماعی را تنها برآیندی از کنش‌های فردی می‌دانند. در هر دو سوی این جریان، رویکردهای مختلفی شکل گرفته است. برای نمونه، کارکردگرایی و ساخت‌گرایی، دو رویکرد در جامعه‌شناسی هستند که صرفاً هویت جامعه را به رسمیت می‌شناسند و برای فعالیت کنشگران اجتماعی به‌عنوان هویات مستقل، نقش چندانی قائل نیستند. در مقابل، جریان‌های هرمنوتیکی و تفسیری چنین امری را نمی‌پذیرند. به تبع این جریان، در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نیز برخی پارادایم‌ها، تنها هویات خُرد رشته‌های خود را واقعیت می‌پندارند و از این‌رو، تمام تمرکزشان بر این موضوعات قرار گرفته است. تمرکز بر هویت سازمان به‌عنوان کنش‌های افراد یا تمرکز بر آن به‌عنوان هویتی مسلط بر افراد سازمان، دو نماینده از این جریان‌های اشاره‌شده در مطالعات رشته مدیریت هستند.

بر این اساس، مهم‌ترین ایدئال هستی اجتماعی ناظر به ارائه تصویری از چیستی زیست اجتماعی انسان‌ها و نهادهایی است که در این میان فعالیت می‌کنند. گاه این نهادها از نماد بیرونی نیز برخوردارند و گاه تنها در لایه‌های زیرین حیات اجتماعی خود را پنهان می‌کنند.

زندگی ما درون هستی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد؛ از نهاد خانواده گرفته تا نهادهای انتزاعی، مانند: نهاد زبان، نهاد علم، نهاد دین و دیگر نهادهای اجتماعی که به نوعی ما را درون خویش رشد داده و با خود همراه می‌سازند. این واقعیت‌ها به شکلی متمایز از واقعیت‌های طبیعت، تنها درون جهان انسانی تکوّن یافته، رشد کرده

و نابود می‌شوند و بسان دیگر واقعیت‌های جهان، اعم از حیوانات، گیاهان و... دوره پیدایش، دوره بلوغ و دوره استمرار وجودی و دوره فنا را نیز تجربه می‌کنند. پدیده‌های اجتماعی در هر موقعیتی از جهان انسانی دائماً تولید و بازتولید می‌شوند. در یک منطقه شاهد تجلیات وجودی واقعیتی اجتماعی هستیم، در حالی که در نقطه‌ای دیگر، نمونه‌ای دیگر از آن واقعیت رو به نیستی می‌رود. در این مسئله تفاوتی میان هستی‌های خرد و کلان اجتماعی وجود ندارد. همان‌گونه که خانواده‌ها در یک منطقه روبه‌زوال‌اند در منطقه‌ای دیگر از جهان انسانی، خانواده‌های تازه‌ای رو به هستی می‌آورند، به همین ترتیب، ظهور و افول تمدن‌های چندصدساله، امری تاریخی و موقت است. تمدن‌ها در کنار هم ایجاد می‌شوند، با یکدیگر رابطه برقرار کرده و بزرگ می‌شوند، با هم درگیر شده و برای یکدیگر ایجاد چالش می‌کنند به‌گونه‌ای که در نهایت یا شاهد نشانه‌های فروپاشی برخی از آنها، و یا نظاره‌گر عوامل صعود برخی از آنها بر بقایای تمدن‌های در حال انقراض خواهیم بود.

این مسئله نه تنها در مورد واقعیت‌های اجتماعی مانند خانواده که عناصر آن متعین هستند، رخ می‌دهد، بلکه درون عناصر اجتماعی همچون واقعیت زبان و فرهنگ نیز صدق می‌کند. نقطه تمایز در شرایط پیدایش، گستره وجودی آن و طول دوره پیدایش، تکامل و نابودی آن است.

واقعیت‌های اجتماعی افزون بر ویژگی‌های مشترکی که در حدوث و فناپذیری با دیگر موجودات جهان دارند، از ویژگی‌های خاصی نیز بهره‌مندند. این ویژگی‌های خاص در عین اینکه آنها را متمایز می‌کند، مطالعه آنها را با سختی‌های فراوانی مواجه نموده است. این واقعیت ویژه، حضور واقعیت اجتماعی در سطح اذهان انسانی است؛ نوعی واقعیت ذهنی که تجلیات بیرونی آن، تأثیر سرنوشت‌سازی بر زندگی

انسان‌ها دارد. این سنخی از واقعیت است که از عینیتی تأثیرگذارتر از عینیت امور محسوس برخوردار است؛ زیرا این سنخ از واقعیت، ساخت زندگی است. حتی امور محسوس و تعینات خارجی بیرون از اذهان انسانی نیز تحت سیطره این امور واقعی مشاهده و شناسایی می‌شوند.

با فروگشایی کنش انسانی از طریق عنصر اراده، و شناسایی مؤلفه‌های وابسته آن که از جمله مهم‌ترین آنها هستی‌های اجتماعی است، به مباحث مربوط به عقل عملی، حکمت عملی و عناصر اصلی علوم اجتماعی در حکمت عملی خواهیم رسید. در این وضعیت با دانشی جهانی روبه‌رو خواهیم شد که اصلی‌ترین عناصر موجود در علوم اجتماعی را (که در جریان پارادایم‌های مختلف علمی امکان برقراری تلائم میان آنها امکان‌پذیر نیست)، به نحو مسالمت‌آمیزی ذیل عنصر حکمت و عقل می‌گنجانند. این معنا از حکمت در فلسفه غرب، از زمان ارسطو تا به بعد، نمونه‌ای نداشته و در میان حکیمان دوره اسلامی پدید آمده است. گرچه واژه حکمت علاوه بر ایران، سابقه‌ای در یونان باستان نیز دارد، اما میراث برجای مانده از ارسطو درباره حکمت عملی از تحمل چنین بار علمی برخوردار نیست؛ زیرا به‌رغم وحدت واژگان و حتی وحدت ادبیات حکمت عملی، در دوره‌های اسلامی اما، این دانش به‌تمامه مسیر خود را بر مبنایی غیر از فضیلت نهاده و بنیانی از دانش حکمت عملی را بر فراز حکمت عملی به‌مثابه فضیلت بنا گزارده است. بدین معنا که حکمت عملی دوره اسلامی بر اساس قانون جهانی کردار انسانی بنا شده است، اما ذیل این قانون عام از فضیلت نیز به‌عنوان مؤلفه شکل‌دهنده به شخصیت سخن گفته است، اما حکمت عملی دوره پیش از اسلام تنها بر فضیلت تمرکز کرده و نتوانسته است راهی به سوی قانون‌کردار و قانون اخلاق بگشاید (ر.ک: حسنی و موسوی، ۱۳۹۸).

جایگاه این کتاب در بین سایر آثار نویسندگان

پیش‌تر، در ذیل کلان‌پروژه انسان‌شناسی علوم انسانی، کتاب جایگاه‌شناسی حکمت عملی؛ در جستجوی علوم انسانی و نیز مجموعه کتاب‌های شش‌گانه با عنوان عام «انسان‌کنش‌شناسی» (که سه جلد آن به اندیشه‌های انسان‌شناختی فیلسوفان علوم اجتماعی مغرب زمین و سه جلد دیگر به ظرفیت‌شناسی اندیشه‌های حکیمان دوره اسلامی برای علوم انسانی اختصاص دارد) توسط نویسندگان این کتاب منتشر شده است. از این رو، لازم است موقعیت این کتاب در نسبت با آن آثار مشخص شود. کتاب حاضر در واقع، در منطقه‌ای میان کتاب جایگاه‌شناسی حکمت عملی و مجموعه کتاب‌های انسان‌کنش‌شناسی قرار دارد و محور آن بر مدار آن عناصر انسانی می‌چرخد که برای تکوین یک دانش انسانی و اجتماعی مورد نیاز است. میانه بودن این کتاب از این روست که از یک سو حوزه انسان‌کنش‌شناسی بر عنصر انسان و تأثیرات آن در علوم انسانی/اجتماعی‌های مختلف تمرکز دارد، و از سوی دیگر، حکمت عملی در صدد بیان کلیات دانشی است که جهان اراده و انسان را موضوع شناسایی قرار می‌دهد و در پی تعالی آن است، اما این کتاب در پی آن است که نسبت مسائل حوزه انسانی با کلیت دانش را به شکلی تفصیلی بررسی نماید.

در این کتاب نشان داده شده است که اولاً، عناصر مورد نیاز دانش انسانی/اجتماعی کدام‌اند و ثانیاً، چگونه باید مطرح شوند. این چپستی و چگونگی، وجه جامع بحث‌های این کتاب است تا بدین وسیله بتوان مباحث دیگر یا اشکال دیگری از بحث که ما را برای رسیدن به دانشی اجتماعی یاری نمی‌رسانند به کناری نهاد و شیوه پیشرفت دانش اجتماعی در این حوزه را ترسیم کرد.

این کتاب در واقع مسائلی را مطرح می‌کند که مسیر روش‌شناسی یک دانش براساس عناصر انسانی و اجتماعی را ترسیم می‌کند؛ مسیری که ما را بر ورود به

شناسایی واقعیت‌های ارادی و انسانی و سپس درک جهان انسانی و اجتماعی خودمان قادر می‌سازد. از این رو، لزوم پرداختن به هستی‌های اجتماعی و انسانی و تبیین چرایی ضرورت ورود به شناسایی این هستی‌ها در مطلع بحث‌های این کتاب قرار گرفته است تا بدین وسیله بتوانیم آشکار سازیم که ضرورت مطالعه و پرداختن به هستی‌های اجتماعی، برآمده از میزان تأثیر عناصر و هویات مختلفی است که ضمن دگرگون ساختن شناسایی ما از انسان و اجتماع، شناخت ما از جهان پیرامون، برنامه‌ها و زندگی ما و بشریت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد:

این عناصر متعدد در مرحله اول این کتاب بررسی و به تفصیل نشان داده می‌شود که چه عناصر متعددی با هستی اجتماعی نسبت برقرار کرده، در مقام بازتعریف، تغییر و هدایت آن هستند؛ اینکه از این طریق، هویات متعددی با عنوان علوم اجتماعی و رویکردهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... پدید می‌آید که بر زندگی بشریت سلطه پیدا می‌کند و مقتضیات خود را بر انسان‌ها بار می‌کند. حتی در این مسیر، برای تحلیل اجتماعی و دستیابی به روش‌های تحقیق برای شناسایی جهان اجتماعی، اصول، قوانین و نظریاتی در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد تا تنها از پنجره این مبانی و عناصر، واقعیت انسانی و اجتماعی را ببینند و تحلیل کنند.

در مرحله دوم این کتاب، به این مسئله اساسی پرداخته‌ایم که چگونه این هویات مختص به جهان انسانی، از نظر هستی‌شناختی، واقعیاتی مستحکم را در میان انسان‌ها ایجاد کرده‌اند که طبیعت انسانی و حتی جهان طبیعت را از خویش متأثر می‌سازند.

در مرحله سوم، این پرسش اساسی پیش روی قرار گرفته است که مطالعه هستی‌های انسانی و به ظاهر ذهنی می‌تواند موضوعاتی عینی برای مطالعه علمی و تضمین‌کننده عینیت علوم انسانی باشد. در این بخش نشان داده شده است که چگونه هر رویکرد علمی تلاش دارد تا تلقی خود از انسان، اجتماع و واقعیت را به‌عنوان امر هویت‌بخش به عینیت علوم انسانی/اجتماعی معرفی کند.

و در نهایت در مرحله آخر به سامانه کنش و کنشگری اشاره شده است که ریشه در واقعیت‌های درونی انسانی و واقعیت‌های بیرونی جهان انسانی دارد. تمرکز بر این سامانه می‌تواند عینیت را برای دانش انسانی و اجتماعی در پی داشته باشد.

به نظر می‌رسد نوع طرح مسئله در این مراحل چهارگانه شایان توجه است. نوع طرح مسئله در این مراحل، نشانگر آن است که هرگونه پیشرفت علمی در اولین مرتبه، مستلزم نوع طرح مسئله مورد مطالعه است؛ بدین معنا که علم آنگاه تقرر پیدا می‌کند که بر روش‌شناسی منطقی و نظام‌مندی بنا شده باشد و نیل به این روش‌شناسی مستلزم آن است که مسائل اصیل دانش انسانی و اجتماعی به‌گونه‌ای خاص مورد توجه و بررسی باشد. از این رو، تلاش شده است تا مسائل در این کتاب، به شکلی اصیل مطرح شوند و در محدودیت‌های نوع طرح مسئله توسط دیگر رویکردهای علوم انسانی محصور نماند؛ زیرا بسان مشاهدات ما، مسائل نیز می‌توانند گرانبار از نظریه باشند. این نوع طرح از مباحث موجب محو و حذف بسیاری از مسائلی شده است که در جامعه رایج علمی مسئله محسوب می‌شوند؛ زیرا مسئله غیراصیل، ما را به پاسخ اصیل و کارآمد نمی‌رساند. بسیاری از مسائل جامعه معاصر علمی به جهت تأثیرپذیری از مبادی علمی مختلف، مسائلی غیراصیل هستند؛ مسائلی که پیدا کردن راه‌حل برای آنها نه پیشرفتی برای علم محسوب می‌شود و نه در موقعیت فکری که در آن قرار داریم می‌توان پاسخی درست برای آنها یافت. از آن جمله است بحث از «علت و دلیل» در شکل رایج آن. در این کتاب این بحث از جمله مسائلی است که در ضمن مسئله‌ای بزرگ‌تر دیده شده و از منطقه فکری مورد نظر حذف شده است.

روشن است که افزون بر کنش انسانی با ملاحظه بنیان آن در انسان، هستی‌هایی که به‌عنوان واقعیت‌های انسانی و اجتماعی در پی کنشگری انسان در

جهان ایجاد می‌شوند نیز مورد اهتمام علوم انسانی اجتماعی است. از این رو، کنش در میان تصویری از انسان و واقعیت‌های پدیدار شده در جهان انسانی و اجتماعی قرار دارد. آنچه کنش را راهبری می‌کند هویتی درون انسان است؛ هویتی که گاه برآمده از وجود انسانی و ساختارهای تکوینی جهان است و گاه برآمده از واقعیت‌های جهان اجتماعی. انسان کردارهای خویش را در یک دور وجودی-تاریخی ایجاد می‌کند؛ هم برمی‌سازد و هم ساخته می‌شود. وظیفه علوم اجتماعی شناسایی این وضعیت دوسویه است. با این حال، این دوسویگی آن‌چنان نیست که در اندیشه‌گیدنز تقریر شده است؛ زیرا در اندیشه ما افزون بر تأثیرپذیری انسان از جامعه برای ساخت کردارهای خود، مبادی درونی و انگیزه‌های اصیل انسانی می‌تواند مستقل از جامعه، هدایت‌کننده جامعه باشد. مهم‌ترین این عناصر، عقل انسانی است. عقل با دو حیثیت شناخت و انگیزه‌بخشی عنصری از سوی درون انسان به سمت جامعه است که جریان علوم انسانی پساہیومی آن را از حوزه دانش کنار نهاده است.

بنابراین پروژه «هستی ارادی» در بخش اول خود (این کتاب) به چیستی هستی ارادی و اجتماعی، عناصر شکل‌دهنده این هستی و نحوه بحث از آن در دانش هستی‌های اجتماعی می‌پردازد. بخش دوم این پروژه که در کتاب دوم آمده، به بررسی دانش این هستی‌ها اختصاص یافته است؛ اینکه غرض از شناسایی این عناصر هستی‌های اجتماعی چیست؟ این هستی‌ها تنها برای شناسایی محض، مطالعه نمی‌شوند، بلکه از این طریق می‌توانیم مسیر نیک در زندگی را برای خویش و جامعه شناسایی کنیم و با شناسایی وضعیت خود در قیاس با موقعیت‌های عالی‌تر جهان انسانی در آن مسیر گام برداریم؟

این کتاب در یک نگاه

همان‌گونه که بیان شد، این نوشتار حاصل تلاشی است در دو کتاب، با عنوان مشترک «هستی ارادی»؛ کتاب اول آن با عنوان فرعی «هستی‌های اجتماعی» و کتاب دوم با عنوان فرعی «دانش هستی‌های ارادی». در کتاب حاضر به بررسی و تبیین پاره اول، یعنی «هستی‌های اجتماعی» اهتمام می‌ورزیم. هستی‌های اجتماعی بخشی از هستی‌های ارادی‌اند که دانش شکل‌گرفته حول آنها با اهداف و انگیزه‌های گوناگونی چون شناسایی، پیش‌بینی، تغییر و یا تعامل با این هستی‌ها به وجود آمده است. این دانش براساس هر یک از این اهداف، ابزارگانی علمی و عملی برای خود فراهم ساخته و دیدگاه‌ها و نظریات، مدل‌ها و روش‌های تحقیق، مسیرهایی به سوی واقعیت اجتماعی گشوده و آنها را با نام‌های مختلف آذین بسته است. از جمله اصلی‌ترین این مفاهیم، دعوی مفاهیم و عناصری است که می‌توان بدانها مفاهیم روش‌شناختی اطلاق کرد. این امور، علمی بودن یا نبودن هر رویکرد فکری را در قبال دیگر رویکردها قابل دفاع می‌سازند. از این رو، هر رویکردی در این میان به دنبال مصادره مفاهیم و امتیازات برآمده از دانش محض غیر وابسته به انسان است تا آن را درون دستگاه خود معنا کند و بدین واسطه، نیازهای جامعه علمی خود را برای مبارزه با دیدگاه‌های رقیب تکمیل کند.

برخی از رویکردها به همان میزان که برخی از مفاهیم را به نفع خود مصادره کرده، با ننگه‌داشت واژگان، بر اساس مبانی منتخب خود، آنها را معنا می‌کنند، به همان میزان تلاش دارند برخی مفاهیم و ساختارها را از دستگاه شناخت بشر حذف کنند. غافل از آنکه واقعیت نه فقط در خارج از اذهان، بلکه در داخل اذهان و قوه شناخت نیز استلزامات، ساختارها و نظاماتی دارد که آنها را نیز نمی‌توان توسط نظریات و دیدگاه‌ها ترک کرد. از آن جمله است بحث از نیکی و بدی در جهان اراده و هستی‌های ارادی و اجتماعی. تاکنون دیدگاه‌های مختلفی تلاش کرده‌اند توانایی دستگاه شناخت بر شناسایی امر خیر و شر را منکر شده، ورود نظام‌مند آن به دانش را

امری غیرعلمی جلوه دهند و با حذف آن از علوم اجتماعی و رشته‌های آن، دانش‌هایی آزاد از ارزش تصویر کنند. اما مگر می‌توان دانش انسانی داشت و اهداف، نیازها، ایدئال‌ها، نظم و بی‌نظمی، کمک به یکدیگر، حفظ حقوق دیگران، همکاری، حفظ دستاوردهای اجتماعی، دفع دشمن، مبارزه با ناملایمات، اجتماعات آشوب‌گر، ناآگاهی، خرابکاری و بالأخره مسیری را که زندگی بشر طی می‌کند و عامل بهروزی او خواهد شد را اموری غیرارزشی تلقی کرد؟ این امور در واقع ارزش‌های انسانی هستند که در نهاد زندگی ارادی و اجتماعی نهفته است و براساس آن وضعیت‌های اجتماعی به وضعیت‌های بهنجار و نابهنجار تقسیم می‌شوند.

رویکردهای علمی با توجه به موضع اثباتی یا سلبی که در برابر واقعیت‌های بنیادین موجود در زندگی انسان می‌گیرند و تفسیر و توضیحی که از آن می‌دهند، متعین شده و تشخیص پیدا می‌کنند. این واقعیت‌ها چه نفی شوند و چه اثبات، در زندگی بشر حاضر بوده، هستند و خواهند بود. مهم‌ترین آنها نقشی است که «انسان» در میانه هستی‌های ارادی و اجتماعی دارد. گرچه می‌توان نقش انسان را در برخی رویکردها نادیده انگاشت یا کم دانست اما آیا می‌توان انسان را از معادلات اجتماعی و نقشی که در آنها بازی می‌کند حذف کرد و فرمان‌های هستی‌های ارادی را یکسر به دست هستی‌های اجتماعی دترمینیستی سپرد، یا اینکه اراده، برتر و مستقل‌تر از آن است که تنها توسط اجتماع و عوامل بیرونی تعیین پیدا کند. اراده از تمام قید و بندهای جهان طبیعت و تجربه آزاد است.

وضعیت تاریخ چگونه است؟ تا چه میزان تاریخ در شناخت هویت انسانی و اجتماعی اهمیت دارد؟ آیا تاریخ را تنها باید چونان جنبه‌ای فرعی از زندگی مطالعه کرد یا اینکه تاریخ، نقشی روش‌شناختی در رویکرد علمی دارد؛ زیرا این گذشته است که هویت امروز هستی‌های ارادی را برای ما نمایان می‌کند و بنابراین می‌توان یک رویکرد علمی انسانی مبتنی بر تاریخ نیز داشت؛ آیا اینکه واژه تاریخ و حتی

مطالعات تاریخی در یک رویکرد علمی باشد می‌توان مدعی شد تاریخ نقش روش‌شناختی در آن رویکرد بازی می‌کند؟ مبنای قضاوت ما در مورد این امور چیست؟ همین سؤال را می‌توان در مورد عناصری چون اخلاق، دین، فرهنگ و تمدن مطرح کرد. آیا اگر سخن از اخلاق و تبیین ریشه‌های اخلاق در یک رویکرد بود می‌توان قائل شد واقعیتی به نام اخلاق نیز در آن رویکرد وجود دارد؟ یا این کار نیز از جمله شعبده‌بازی‌های به‌ظاهر علمی است که در یک رویکرد فکری، واژه اخلاق، مطالعات اخلاقی و دغدغه اخلاق باشد، اما از واقعیت اخلاق در آنجا خبری نباشد! یا اینکه در یک رویکرد علمی، فلسفه دین، جامعه‌شناسی دین و ادیان، توجه به اهمیت دین‌داری و اهمیت دین به‌عنوان امر اجتماعی، و حتی نقش مهم دین‌داران در ایجاد سرمایه‌های اجتماعی و هزاران سرفصل و عنوان دیگر باشد، اما فی‌الواقع آن رویکرد حتی ذره‌ای از واقعیت دین را نتوانسته باشد منعکس کند!

پاسخ به این پرسش‌ها و اینکه چگونه می‌توان با این امور پارادوکسیکال تعامل داشت و در مورد آنها سخن گفت؟ چگونه می‌توان از ادعاهای پوشیده‌شده در قالب الفاظ، اصطلاحات، ادعاها، اشکال علمی، تحقیقات فراوان و روش‌های مختلف در اموری مانند اخلاق و دین و تمدن و فرهنگ پرده برداشت تا واقعیت ورای آنها روشن شود؟ واقعاً چنین امر خطیری چگونه میسر است؟ آیا می‌توان کسی یا رویکردی را که دائماً با مطالعات علوم انسانی، روش‌های تحقیق در علوم انسانی، نظریات علوم انسانی یا مطالعات اخلاقی و دینی، روش‌های نوین علمی و... سروکار دارد، با ملاکاتی مبتنی بر شناخت، قضاوت کرد و نشان داد در علوم انسانی آن رویکرد، خبری از واقعیت «انسان» نیست، یا واقعیتی به‌عنوان «اخلاق»، «دین» و حتی «تمدن» نیست؟ چگونه می‌توان نشان داد یک رویکرد علمی، مخاطب و جامعه را صرفاً درگیر لفاظی‌ها، اصطلاحات، پیچیدگی و زینت‌ها کرده و نمی‌توان واقعیتی نهفته در پس این پرده‌ها مشاهده کرد.

در این کتاب تلاش کرده‌ایم نمونه‌هایی از این پرده‌برداری‌ها (یا به اصطلاح اندیشمندان پیشین، کشف الغطاء) را رونمایی کنیم؛ زیرا بدون برهم زدن این پرده‌های ناآگاهی مملو از آذین‌های بشری و به ظاهر علمی نمی‌توان تعاملی با هستی‌های اجتماعی داشت و با آن زندگی کرد؛ پرده‌هایی که گاه با ظاهر واقعیات علمی تزیین شده‌اند.

چنان‌که بیان شد، این کتاب در چهار فصل تنظیم شده است. در این فصول با مطالبی از سنخ روش‌شناسی علوم انسانی و دغدغه‌هایی که بخشی از آن مطرح شد، روبه‌رو خواهیم بود:

در فصل اول به این پرسش خواهیم پرداخت که «چرا از هستی اجتماعی و انسانی سخن می‌گوییم؟». بر این مبنا به مسائلی چون «هدف علوم انسانی و اجتماعی»، «سامانه و عناصری که روش‌شناسی‌های علمی در آنها و با آنها شکل می‌گیرند» و همچنین، مسئله «نحوه برخورد هر رویکرد با واقعیت‌های اجتماعی و تحلیل آنها» می‌پردازیم. سپس با بخش اخیر هر رویکرد علمی که ایجاد ابزارگانی به‌عنوان روش‌ها، و با اصطلاح دقیق‌تر، تکنیک‌هایی برای گردآوری اطلاعات و تنظیم آنها در قالبی که روش‌شناسی علمی توصیه می‌کند، این فصل را به اتمام می‌رسانیم.

در فصل دوم به هویت بین‌الذهانی بودن هستی‌های انسانی و اجتماعی پرداخته و تلاش کرده‌ایم این ویژگی را بر طبق دو طیف گسترده رویکردهای رئالیستی و سوپژکتیویستی بررسی کنیم و در این مسیر، با برشمردن عناصر مختلفی که هریک از این دو جهت‌گیری عام از آنها سود می‌برند، روندی از شکل‌گیری سوپژکتیویسم حاکم بر اندیشه علوم اجتماعی و تکامل آن را آشکار کنیم. در فصل سوم به مهم‌ترین پرسش علوم اجتماعی پرداخته‌ایم: «چگونگی گذار از معانی و ساختارهای بین‌الذهانی به عینیت و نظریه عینی آزمون‌پذیر». در این فصل، تلقی‌های مختلفی را که هریک از رویکردهای علوم انسانی برای تأمین

عینیت بدان تمسک کرده‌اند، بررسی و گزارش کرده‌ایم و درنهایت نشان داده‌ایم علوم اجتماعی در سیر تکاملی خود حتی به اندیشه فلسفی غربی که در دوره جدید با ایمانوئل کانت برجسته شده است، وفادار نبوده و عینیت عقل عملی تبیین شده توسط کانت را کنار نهاده‌اند.

در فصل چهارم به دو مؤلفه اصلی در علوم اجتماعی اشاره شده است که لازم است در ضمن سامانه کنش‌گری بدانها پرداخته شود؛ یکی بحث از کنش و دیگری بحث از کنش و پیامدهای ناخواسته آن است. می‌توان هر یک از رویکردهای مهم علوم انسانی را در مورد موضع‌گیری‌شان نسبت به لزوم و عدم لزوم وجود سامانه کنش‌گری و مؤلفه‌های آن از جمله «کنش‌گری و پیامدهای ناخواسته کنش» تقسیم و بررسی کرد. همان‌گونه که پیش از این نیز بیان شد، این کتاب، در واقع، نخستین کتاب از دوگانه «هستی ارادی» است که کتاب دوم آن با زیرعنوان «دانش هستی‌های ارادی» منتشر شده است.

در کتاب دوم به دانشی خواهیم پرداخت که به شناسایی مؤلفه‌های واقعیت اجتماعی و ارادی پرداخته، سابقه آن را در «جریان اندیشه اسلامی» و «اندیشه رایج شناخته‌شده در علوم اجتماعی» جستجو می‌کنیم. در یک گفتگوی تعاملی میان عناصر این دو جریان تلاش داریم تا ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر یک را شناسایی کنیم و آنچه در فضای اندیشه اسلامی در مورد این دانش‌ها وجود داشته را برجسته سازیم، تا از این طریق، عناصر روش‌شناختی موجود در رویکردهای رئالیستی و سوپزکتیویسم حاکم بر علوم اجتماعی را مقایسه کنیم. در این راستا به مؤلفه‌های اصلی حکمت عملی به‌مثابه فلسفه علوم انسانی و اجتماعی که در طول دوران‌های مختلف فلسفی، کلامی و اخلاقی پرورش یافته و از اندیشه فلسفی نیز اشراق شده است، اشاره می‌کنیم؛ مؤلفه‌هایی که از حضور یک رویکرد رئالیستی علوم اجتماعی و فراتر از آن در علوم انسانی در جامعه اسلامی حکایت می‌کنند.

فصل اول

چرا از هستی اجتماعی و انسانی سخن می‌گوییم؟

مقدمه

بحث در مورد چیستی هستی اجتماعی و انسانی، به‌رغم کاوش‌های علمی فراوان و پیدایش نظرات گوناگون، هنوز موضوع محوری علوم اجتماعی و انسانی است. اینکه چگونه مطالعه این هستی‌ها پیچیده و پیچیده‌تر می‌شود به عناصر سازنده و دخیل در توضیح این هستی‌ها بازگشت دارد. افزون بر حضور و فقدان عناصر مختلف، نحوه چینش این عناصر، ارتباط مفهومی این عناصر و جایگاه آنها در منظومه فکری مورد نظر، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصویر ما از هستی اجتماعی ایجاد می‌کند. هم عناصر و هم ساختار پیونددهنده این عناصر با یکدیگر در توضیح هستی اجتماعی مؤثرند، به‌نحوی که حتی با حضور عناصر مشترک، اما با تغییر نسبت ساختارهای مفهومی، هویت دانش اجتماعی می‌تواند تغییر کند.

با پیشرفت دانش انسان در حوزه علوم زیستی و علوم انسانی و اجتماعی هنوز ابعاد تازه‌ای از هستی‌هایی که توسط انسان و جوامع انسانی ایجاد می‌شوند، کشف می‌شود. تمایز تلقی‌های مختلف علمی از هستی اجتماعی، تکانه‌های شدیدی برای رشته‌های علوم انسانی ایجاد می‌کند؛ رشته‌هایی که عهده‌دار تبیین هستی‌های

اجتماعی در موقعیت رشته‌ای خاص هستند. هستی اقتصادی، هستی جامعه، هستی اجتماعات، هستی حقوقی، هستی نهادی، هستی سازمانی و هستی‌های تربیتی، تابعی از هستی اجتماعی هستند. هستی اجتماعی در برخی از این موضوعات به نحو ایجابی و در برخی دیگر به جهت سلبی وارد می‌شود. نقش تبیین‌گری هستی اجتماعی از جهت سلبی می‌تواند تفاوت جامعه با اجتماعات بشری و هویت‌های اجتماعی (که فراتر از توده‌ای از افراد، هستی دیگری ندارند) را توضیح دهد.

هستی اجتماعی را حتی در فردگرایانه‌ترین رویکردهای علوم اجتماعی نیز می‌توان یافت. حتی آنجا که تمرکز روش‌های تحقیق یک پارادایم فکری بر فرد و عامل اجتماعی است، نیز هستی اجتماعی در پشت این جریان ایفای نقش می‌کند. تأثیرات هستی اجتماعی بر افراد در نظریه‌های مختلف نیز در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، رویکرد هرمنوتیکی در علوم انسانی از جمله پارادایم‌هایی است که با تمرکز بر فرد و روش‌های مطالعه عامل، به تحقیق اجتماعی همت می‌گمارد. حتی در جریان هرمنوتیکی دیلتای، امری تحت عنوان روح عینی وجود دارد که در میان کنشگران فردی، مشترک است. این امر مشترک که هسته اصلی هستی اجتماعی است، امری جمعی است که همه انسان‌ها در آن شرکت دارند.

شناسایی سنخی از هستی که موضوع فعالیت علمی علوم انسانی و اجتماعی است، از این‌رو، از اهمیت برخوردار است که نوع تصویری که از چیستی هستی اجتماعی ارائه می‌کنیم، می‌تواند در مؤلفه‌های اصلی علوم انسانی و اجتماعی نقش محوری ایفا کند. اینکه چگونه می‌توان نقش اصلی این مؤلفه‌ها را نشان داد نیازمند آن است که به تفصیل بررسی شود:

چرا از هستی اجتماعی و انسانی سخن می‌گوییم؟ ۲۱

۱. هستی‌های اجتماعی، بیانگر هدف علوم اجتماعی

شناسایی هستی‌ها و واقعیت‌های انسانی نشانگر مهم‌ترین عنصر در علوم انسانی و اجتماعی و چرایی لزوم مطالعه آن است. از دیگر سو، تصویر ارائه‌شده از هستی اجتماعی و تقسیماتی که در انواع آن دیده می‌شود، نقش تعیین‌کننده‌ای در هدف علوم اجتماعی دارند. این وضعیت را در یک شکل کلی می‌توان به هستی‌های خوب و بد؛ هستی‌های آنومیک و اخلاقی؛ هستی‌های درست و نادرست؛ و هستی‌های بهنجار و نابهنجار تقسیم کرد. هستی‌های بهنجار، آن دسته از واقعیت‌های انسانی و اجتماعی هستند که پارادایم علمی، آنها را به‌عنوان اصل قرار داده و مسیر حرکت انسانی و اجتماعی را در آن راستا ترسیم می‌کند. در مقابل، هستی‌های نابهنجار، آن دسته از هستی‌های اجتماعی هستند که مانع تحقق واقعیت‌ها و هنجارهای دسته اول بوده و پارادایم سعی در شناسایی و حذف آنها از محیط اجتماعی و زندگی افراد دارد. این توضیح، وجه مشترک هر رویکردی در علوم انسانی/اجتماعی است. با این حال نباید از این نکته عبور کرد که وضعیت هستی بهنجار و هستی نابهنجار را می‌توان با عناوین سلبی و ایجابی مختلفی بیان کرد. برای نمونه، آزادی فردی در لیبرالیسم به‌مثابه یک هستی بهنجار، به‌مثابه مانعی برای ورود ایدئال‌های دیگر رویکردهای علوم انسانی عمل می‌کند. مثلاً ایدئال آن دسته از علوم اجتماعی که بخواهند فضیلت‌محوری را مبنای خویش قرار دهند در این رویکرد جایی ندارد. گرچه ممکن است در عمل به چنین رویکردهایی در جامعه اجازه حیات داده شود، اما هیچ‌گاه فضیلت‌گرایی، محور اصلی سیاست‌گذاری علمی و اجتماعی قرار نمی‌گیرد. به همین ترتیب، هستی خوب در پارادایم انتقادی، نوعی وضعیت اجتماعی است که ساختار اجتماعی را بر اساس آگاهی واقعی و بر اساس ایده سوسیالیستی ساخته باشد. هستی اجتماعی در این

رویکرد، وضعیتی از ساختارهای اجتماعی است که بر اساس آگاهی کاذب و نیازهای کاذب و به‌ویژه بر اساس نظام سرمایه داری و اهمیت دادن به منافع بخش خصوصی ساخته شده باشد.

با این وصف، در رویکردهای مختلف علوم انسانی به یک تقسیم‌بندی کلی و البته تحت عناوین سلبی و ایجابی مختلف خواهیم رسید، مبنی بر اینکه هستی‌های انسانی و اجتماعی چه به‌واسطه اراده پدید آمده باشند و چه به صورت جبری، بر دو دسته‌اند: بخشی از این هستی‌ها خوب هستند و بخشی بد. هستی‌های خوب را می‌توان تحت عناوین رویه‌های اجتماعی، عادات اجتماعی، ساختارهای اجتماعی، اخلاق اجتماعی و... مشخص کرد و هستی‌های بد تحت عناوین آنومی (= بی‌نظمی)، بی‌فضیلتی، کجروی، جرم، گناه، آسیب‌های اجتماعی و... قرار می‌گیرند.

نیل به هستی‌های نیک و بد

از آنجا که هستی‌های اجتماعی، تصویری از چیستی واقعی متفاوت از واقعیت‌های طبیعی ارائه می‌دهند، طبیعی است که از اموری واقعی در زندگی اجتماعی با عنوان جرم، عمل ناپسند، گناه، و اموری از این دست نیز سخن بگویند. همواره بخشی از مسائل علوم اجتماعی به این سخن از هستی‌های اجتماعی اختصاص دارد؛ هستی‌هایی که گونه‌های اولیه‌ای از پدیده‌های اجتماعی هستند که در اجتماعات بشری ظهور پیدا می‌کنند.^۱ همان‌گونه که لازم است مسئله اجتماعی به هستی‌های نیک پردازد و از کنش نیک، ساختارها و کارکردهای

۱. این تفکیک برای اشاره به این مسئله است که طبق برخی از تقریرها ممکن است واقعیت جرم و کار ناپسند اجتماعی را خروج از واقعیت اجتماع بدانیم. اما براساس برخی دیگر از تقریرها همان‌گونه که نظم‌های اجتماعی، امری طبیعی و اجتماعی هستند، بی‌نظمی‌های اجتماعی و فعالیت‌های مجرمانه نیز اموری طبیعی و اجتماعی می‌باشند.